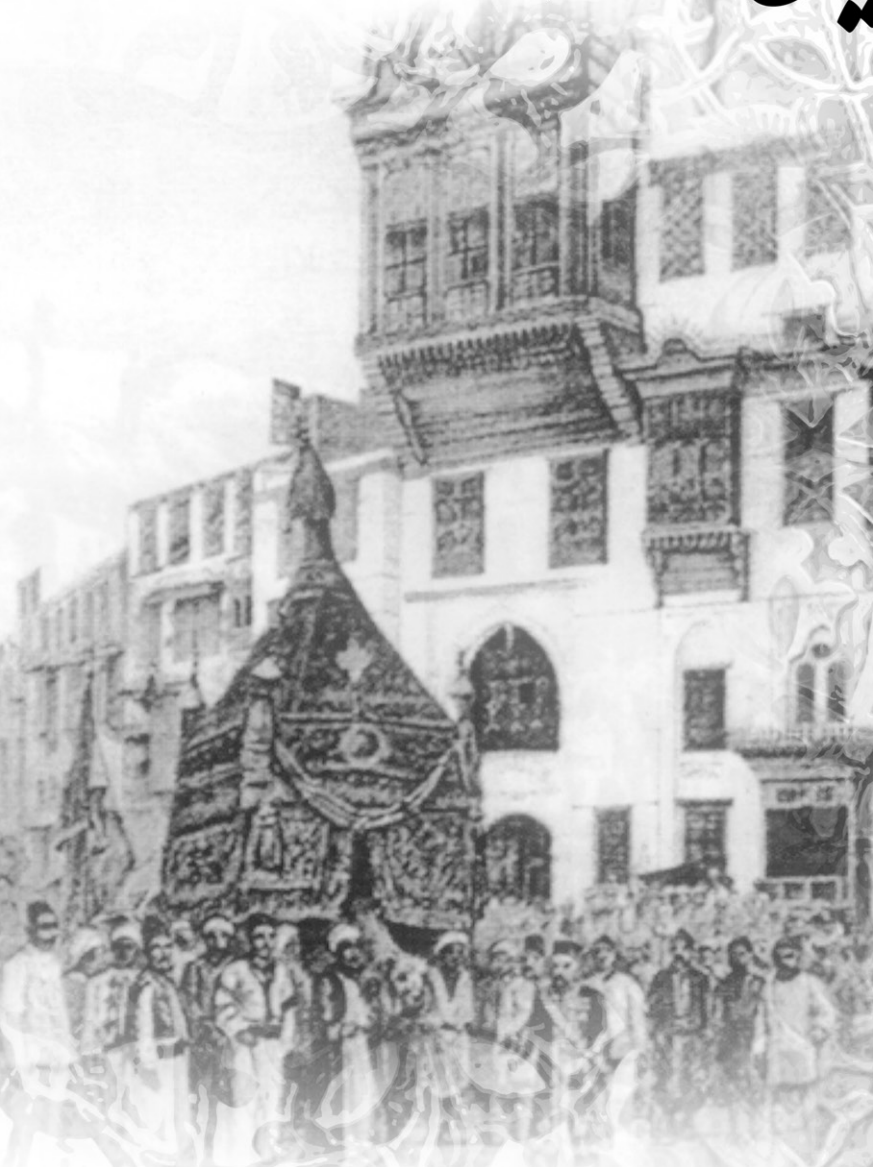
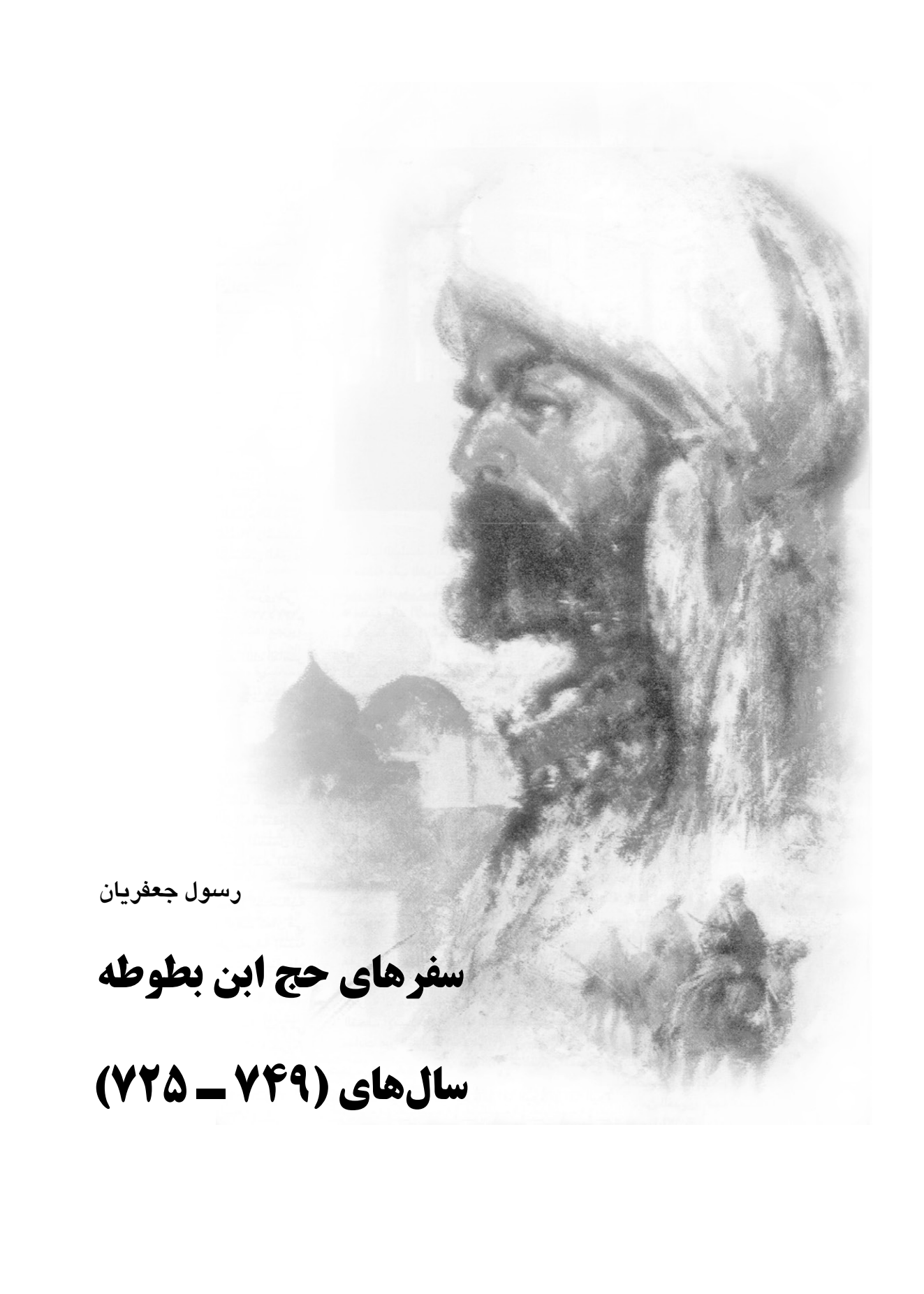


# تاریخ و رحال



سفرهای حج ابن بطوطه سالهای (۷۴۹ - ۷۲۵)



رسول جعفریان

**سفرهای حج ابن بطوطه**

**سالهای (۷۲۵ - ۷۴۹)**



## حاجیان مغرب اسلامی و حج

حجاج مغرب اسلامی، شامل اندلس و مراکش و بخش میانی آفریقای مسلمان، فاصله زیادی تا حجاز داشتند اما این راه را عاشقانه طی کرده و به دنبال ریشه های خود، به حرمین می آمدند. طی کردن این راه که چند هزار کیلومتر مربع است، آسان نیست و می توان تصور کرد با امکانات آن روزگار، چه مقدار زمان لازم بوده تا این مسیر طی شود و زائر به حرمین برسد. تحمّل این سختی ها بود که سبب شد از دیر زمان لقب «الحاج» به عنوان یک لقب مهم برای کسانی که از مغرب اسلامی به حج رفته اند، روی این اشخاص بماند. این همان چیزی است که بعدها در شرق دور اسلامی هم رایج گردید.

منهای چند سفرنامه ای که از دوره میانی تمدن اسلامی برجای مانده، مانند ناصر خسرو و ابن بطوطه و ابن جبیر و به خصوص پس از آن دوره، حجم زیادی از سفرنامه های حج که برجای مانده، متعلق به حجاج مغربی است. این آثار منبع بسیار مهمی برای شناخت ادبیات حج و تاریخ بلاد حرمین و همین طور شناخت راه حجاج مغربی است. تعداد زیادی از این سفرنامه ها به چاپ رسیده اما بخش بسیاری از آن ها همچنان مخطوط برجای مانده است. گزارش یک صد مورد از این سفرنامه ها را دکتر عبدالهادی التازی در دو جلد کتاب فراهم آورده که به مناسبت سال ۲۰۰۴ که در آن، شهر مکه به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام معرفی شد، توسط مؤسسه «الفرقان»، وابسته به زکی یمانی، به چاپ رسیده است. عنوان این کتاب و مشخصات آن چنین است:

رحلة الرحلات؛ مكة في مائة رحلة مغربية و رحلة، مكة المكرمة، مؤسسه الفرقان، ۲۰۰۵.

این کتاب شرح مطالبی است که در این سفرنامه ها، در باره مکه مکرمه آمده است. ویژگی این سفرنامه ها، به خصوص برخی از آن ها؛ مانند سفرنامه عیاشی، که اخیراً

در دو جلد بسیار بزرگ به چاپ رسیده، این است که نه تنها مشتمل بر مطالبی است که در سفرنامه‌های عادی آمده بلکه حاوی شرح حال تعداد زیادی از مشایخ و حتی طرح بسیاری از مباحث علمی و دینی است.

یک چهره مغربی، وقتی به شرق سفر می‌کند، با این پشتوانه است که در گذشته تاریخ تمدن اسلامی، اعتبار و ارزش ویژه‌ای برای شرق اسلامی قائل بوده و علم و حدیث و دین خود را از شرق می‌گرفته است. برای یک مغربی اهمیت دارد که گزارش این سفر را بنویسد و گزارش راه و سفر نه تنها دینی باشد، بلکه گزارش سفر علمی او هم به شرق اسلامی و شاگردی‌اش نزد مشایخ و گرفتن اجازه حدیث و غیره هم باشد. او این مطالب را در سفرنامه‌اش نشان می‌دهد.

وقتی بحث از مغرب اسلامی می‌شود، منطقه‌ای گسترده را - که در قرون نخستین اسلام حکم یک منطقه واحدی را داشت - شامل می‌شود. این ممکن بود که کسی اصلش از مغرب نزدیک؛ یعنی تونس باشد، در قرطبه؛ یعنی اندلس تحصیل کند و در مغرب میانی؛ یعنی تلمسان قاضی باشد و بعداً به منصب قضاوت در اشبیلیه برود یا حتی در مغرب دور؛ یعنی فاس به

این سمت منصوب گردد. مغربی‌ها در مکه کاملاً شناخته شده بودند و در متون تاریخی این دوره مکه، آثار آنان فراوان است. از آنان به عنوان «مغاربه» یاد می‌شود. رنگ پوست و ساختار جسمانی ایشان بیش از همه، حکایت حضورشان را داشت. به خصوص در قرن دهم به بعد، تعداد زیادی از مغربی‌ها پس از انجام حج برای تحصیل یا عبادت و یا کار در حرمین، باقی می‌ماندند. کتابی با عنوان «المغاربة في المدينة المنورة إبان القرن الثاني عشر الهجري» (از محمد علی فهیم بیومی، قاهره، ۲۰۰۶) شرحی مفصل از حضور اینان در مدینه را به دست داده و نقش آنان را در زندگی اجتماعی و اقتصادی و دینی این شهر نمایانده است. دکتر تازی در مقدمه کتاب «رحلة الرحلات» نام نزدیک به صد نفر از علمای مغرب و اندلس، از قرن سوم به بعد را آورده است که اینان در مکه یا مدینه سماع حدیث کرده‌اند. بسیاری از اینان تا بغداد هم می‌آمدند. این افراد حسی را در میان عالمان مغربی ایجاد کردند که می‌بایست علم را در شرق جستجو کنند. یکی از مشهورترین سفرنامه‌های مغربی، سفرنامه ابن بطوطه است که نه تنها سفرنامه حج بلکه گزارشی از بلاد اسلامی

در دهه سوم و چهارم قرن هشتم هجری است. وی شش بار حج به جای آورده و گزارش آن‌ها را نوشته است. در اینجا مروری بر این کتاب و شرحی که وی در مورد راه‌های حج، از نقاط مختلف داده است، ارائه می‌کنیم:

### ابن بطوطه مغربی و راه حج

سفرنامه ابن بطوطه یکی از مشهورترین سفرنامه‌ها در تمدن اسلامی است که برجای مانده است. این سفرنامه متعلق به شخصی به نام ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لواتی طنجی، مشهور به «ابن بطوطه» است. وی در قرن هشتم و پیش از حمله تیمور می‌زیست.

ابن بطوطه به قصد سفر حج به راه افتاد اما این سفر چندان به درازا کشید و طولانی و پر مطلب شد که سبب گردید تا اثر او تبدیل به یک اثر بسیار مهم شود. سفرهای او به اقصا نقاط عالم اسلام؛ به ویژه اقامت چندین ساله او در برخی از کشورها، به خصوص در هند و علاقه خاص او به ثبت آنچه که دیده و شنیده، این متن مهم را پدید آورده است. وی سفر به حج را در سال ۷۲۵ آغاز کرد. حج پنجم او در ۷۳۲ و ششمین آن در سال ۷۴۹ بود. سه حج میانی او - دوم، سوم و چهارم - در اقامت

سه ساله او در مکه به انجام رسید. اما در این میان مهم همین است که او به قصد انجام فریضه حج به راه افتاد و این انگیزه بود که او و دیگرانی مانند او را بر می‌انگیخت تا به نقاط دیگر جهان اسلام بروند و چنین آثاری را بیافرینند. ما در این گزارش از ترجمه محمدعلی موحد (تهران، نگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۸) استفاده کرده‌ایم.

اهمیت سفر ابن بطوطه به لحاظ تبیین راه حج در آن سال‌ها جالب است. اولاً: او در باره راه طنجه به مصر، اطلاعات جالبی را به دست داده و شهر به شهر مطالبی را بیان کرده است.

ثانیاً: در باره راه مصر به سمت عیذاب و رفتن از راه دریا به سمت حجاج، توضیحاتی آورده است. البته وی تا عیذاب آمده، اما به دلیل جنگ و نابود شدن کشتی‌ها مجبور به بازگشت از بندر عیذاب به قاهره شده و مجدداً راه خشکی را به سمت شام آغاز کرده است. از آنجا به بعد نیز وی منزل به منزل شرحی بیان کرده است. ما تنها بخش‌هایی را که مربوط به راه حج اوست بیان کرده و از باقی توصیفات وی، از شهرها جز در موارد استثنایی خودداری خواهیم کرد.



## در راه حج

وی با وجود بیماری و تب عازم می‌شود. گرچه بازرگانان به دلیل ناامنی متوقف می‌گردند لیکن او به مسیرش ادامه می‌دهد تا به «تونس» می‌رسد. بی آن که کسی را بشناسد، در مدرسه کتیبین منزل می‌کند.

ماه رمضان می‌رسد و ابن بطوطه تا عید را در تونس می‌ماند. در این ایام قافله حج آماده رفتن می‌شود، اما نه برای حج همین سال بلکه برای حج سال آینده؛ زیرا تازه اواخر ذی قعدة از تونس حرکت می‌کند. ابن بطوطه می‌نویسد: «ریاست قافله با

شیخی بود به نام ابویعقوب موسی از اهالی آفریقا و اکثر افراد قافله از قبیله مصامده بودند. مسافری از میان خود، مرا به عنوان قاضی انتخاب کردند. اواخر ذی قعدة بود که از تونس حرکت کردیم و از راه ساحل به شهر «سوسه» رفتیم. این شهر کوچک و نیکو بر کنار دریا ساخته شده است و با تونس چهل میل فاصله دارد. پس از سوسه به شهر صفاقس رسیدیم... از صفاقس به «قابس» رفتیم و در داخل شهر منزل کردیم و چون پیای باران می‌آمد، ده روز در این شهر ماندیم. آنگاه به قصد طرابلس حرکت کردیم. در برخی از مراحل این راه، در حدود صد سوار یا بیشتر با ما بودند و نیز عده‌ای تیرانداز

ابن بطوطه می‌نویسد: «روز پنج شنبه، دوم ماه رجب، سال ۷۲۵، به قصد حج و زیارت قبر پیغمبر ﷺ یکه و تنها از زادگاه خود، طنجه، بیرون آمدم. نه رفیقی بود که با او دمساز باشم و نه کاروانی که با آن همراه گردم. میل شدید باطنی و اشتیاقی که برای زیارت آن مشاهد متبرکه در اعماق جانم جایگزین بود مرا بدین سفر برانگیخت. دل بر هجران یاران نهادم و بسان مرغی که از آشیان خود جدا افتد از وطن دوری گزیدم.» (۶/۱)

ابن بطوطه از طنجه به تلمسان می‌رود و پس از سه روز اقامت در این شهر، عازم «ملیانه» می‌شود. از آنجا همراه شماری بازرگان به سمت الجزایر می‌رود و بعد از آن، از راه نتیجه به «جبل الزان» رفته عازم شهر «بجایه» می‌گردد.

وی در بجایه مریض می‌شود. وقتی به او پیشنهاد می‌شود آنجا بماند و استراحت کند، می‌گوید: «اگر مرگ من فرا رسیده باشد، بهتر است در راه خانه خدا بمیرم.» (۸/۱)

مقصد بعدی شهر کنستانتین یا قسطنطنیه بوده که حاکم آنجا استقبالش کرده، لباس احرام و دو دینار (سکه طلا) به او می‌دهد. از آنجا عازم بونه می‌شود.



در قافله بودند که قبایل بدوی از آنان حساب می بردند و از دستبرد خودداری می نمودند. عید قربان را در یکی از منازل بین راه گذرانیدیم. روز چهارم عید به طرابلس رسیده چند روز در آنجا توقف کردیم.» (۱۰/۱)

ابن بطوطه، دختر یکی از امنای تونس را به عقد خود در آورده و در طرابلس عروسی کرده است و از این پس همراه همسرش به راه ادامه می دهد؛ «از مسلاته و مسراته و قصور سرت گذشتیم. در اینجا طوایف عرب خواستند دستبردی بزنند، موفق نشدند و به ملاحظه آمادگی ما از تعرض خودداری کردند. پس از جنگلی عبور کرده به قصر برصیصای عابد رسیدیم». اینجا با پدر زنش اختلاف پیدا کرده، همسرش را طلاق می دهد و دختر یکی از طلاب قابس را می گیرد «در قصر زعافیه عروسی کردم و ولیمه دادم و قافله را برای این کار یک روز متوقف ساختم و همه را اطعام کردم.»

مقصد بعدی اسکندریه است. او می نویسد: «در اول جمادی الأولى به شهر اسکندریه رسیدیم.» سپس در اینجا به وصف شهر می پردازد و از میوه‌ها و باغات و دروازه‌های شهر و جز این‌ها سخن می گوید. در اینجا است که به گردش در



ابن بطوطه مفصل از مکه و مسائل مختلف آن، به ویژه جنبه‌های دینی و آثار و بناها و نیز وضعیت سیاسی آن و نفوذ دولت ایلخانی در مکه سخن می گوید.



دارد...» (۴۳/۱ - ۴۲)

از آنجا به شهر کوچک منلوی، که دو  
میل از نیل فاصله دارد، رفتیم...  
از منلوی به «منقلوط» آمدیم که شهری  
است زیبا و خوش ساخت و پر برکت و بر  
کنار نیل نهاده است...  
از این شهر به اسیوط رفتیم که شهری  
است بس نیک و بازارهای بدیع دارد...  
از آنجا به شهر اخمیم رفتیم که شهری  
بزرگ و محکم و عجیب است...  
از اخمیم به شهر «هو» که شهر بزرگی  
است در کنار نیل رفتیم و در مدرسه  
تقی الدین بن سراج منزل کردم. در آنجا  
هر روز بعد از نماز صبح یک حزب از  
قرآن می خواندند...  
از شهر «قو» به «قند» رفتیم...  
از آنجا به شهر بزرگ «قوص» رفتیم.  
این شهر خیرات فراوان و باغ‌های سرسبز  
و بازارهای زیبا و مساجد زیاد و مدارس  
عالی دارد و حاکم نشین مصر علیا  
است...  
از آنجا «باقصر» رفتیم که شهرکی زیبا  
است...  
از آنجا شهر «ارمنت» رفتیم. ارمنت شهر  
کوچکی است در کنار نیل که باغ‌های  
فراوان دارد...  
از آنجا به شهر «اسند» رفتیم که شهر

شهرهای مختلف مصر رفت و از جمله  
آن‌ها دمیاط است و هر جا که می‌رسد، از  
عالمان و عارفان و فقیهان و قاضیان و نیز  
خود شهر سخن می‌گوید. آشکار است  
که او کاروان حج را رها کرده و به دنبال  
گردشگری است تا موعد حج فرا رسد.  
پس از دیدن چند شهر، به قاهره می‌رسد  
و در اینجا به تفصیل از آن یاد می‌کند.  
(۴۱/۱ - ۲۹)

پس از آن می‌نویسد:

«از راه مصر علیا به قصد حجاز حرکت  
کردم و شب اول را در رباطی که صاحب  
تاج الدین حند در دیر الطین ساخته  
است، به سر بردم... بعد از رباط مذکور،  
به شهر کوچک «منیة القائد» که بر کنار  
نیل واقع است رسیدم و از آنجا به شهر  
بوش رفتیم. بوش از حیث محصول کتان،  
بر همه شهرهای دیگر مصر برتری دارد  
و کتان آن به سایر نواحی مصر و آفریقا  
صادر می‌شود و از آنجا به شهر «دلاص»  
رفتیم... از آنجا به شهر «بیا» و «بهنسا» رفتیم.  
بهنسا شهری است بزرگ و باغ‌های زیاد  
دارد و پارچه‌های پشمی خوبی در آن  
بافته می‌شود... از آنجا به شهر منه خصیب  
«مینیا» رفتیم. شهری است بزرگ و پهناور  
و وسیع و بر کنار نیل بند شده است و به  
حقیقت بر کلیه نواحی مصر علیا برتری





به عیداب رسیدیم «حدری» پادشاه بجات مشغول جنگ با ترکان (ممالیک) بود. او کشتی‌های ترکان را شکسته و آنان را به هزیمت داده بود. و به همین علت سفر ما از راه دریا میسر نشد. ناچار وسایلی را که برای این مسافرت آماده کرده بودیم فروخته و با همان اعراب، که شترهایشان را کرایه کرده بودیم، به مصر علیا مراجعت کردیم و به شهر قوص رسیدیم و از آنجا، از طریق نیل، که مصادف با موقع مد بود سرازیر شده، پس از هشت روز راه پیمایی به قاهره رسیدیم. ولی من یک شب بیشتر در آنجا نماندم و به قصد شام حرکت کردم و آن مقارن نیمه شعبان سال ۷۲۶ بود.

### راه قاهره به شام

اشاره شد که ابن بطوطه به دلیل جنگی بودن منطقه دریا، در سواحل عیداب، ناگزیر از بازگشت به قاهره و رفتن از راه خشکی به سمت شام شد. روشن است که سفر وی به این شهرها، تنها در مسیر حج نیست بلکه وی به دنبال دیدن آثار این شهرها و به خصوص ملاقات با مشایخ آنها است. با این حال، به تقریب در مسیر حج حرکت می‌کند. وی می‌نویسد:

«در این راه نخست به شهر «بلیس»

بزرگی است و کوچه‌های وسیع و عایدات بسیار و زوایا و مدارس و جوامع متعدد و بازارهای خوب و باغات سرسبز دارد...

از آنجا به شهر «ادفو» رفتم که فاصله آن تا شهر «اسند» از طریق بیابان یک شبانه روز راه است. (۴۸/۱)

سپس از نیل گذشته به شهر «عطوانی» رفتم و از آنجا شترانی کرایه کرده، با طایفه ای از عرب که دغیم نام دارند، حرکت کردیم. راه ما از صحرائی بود که آبادانی نداشت ولی راه امنی بود. یکی از منازل این راه حمیثرا است که قبر ولی خدا ابوالحسن شاذلی در آن است.

### شهر عیداب

پس از پانزده روز راه پیمایی، به شهر عیداب رسیدیم. عیداب شهری است بزرگ که ماهی و شیر فراوان دارد و غلات و خرما را از مصر علیا به آنجا می‌آورند. اهالی این شهر از طایفه بجات می‌باشند که رنگ پوستشان سیاه است و خود را در ملحفه زرد رنگی می‌پوشانند و بر سر خود عصابه‌ای می‌بندند که عرض آن یک انگشت بیشتر است.... در شهر عیداب مسجدی است مشهور و متبرک که به شیخ قسطلانی منسوب است و من آن را زیارت کردم... در آن زمان که ما

رسیدیم که شهری بزرگ است و باغ‌های زیاد دارد.

از آنجا به «صالحیه» رفتم و از آن پس، داخل ریگزار (بیابان) شده، منازلی مانند «سواده» و «راده» و «مطیلب» و «عریش» و «خروبه» را طی کردیم. در هر یک از این منازل، کاروانسرایبی است که آن را خان می‌نامند و مسافری با چارپایان خود در آن منزل می‌کنند. در بیرون هر خان چشمه‌ای هست و دکانی که مسافرین می‌بخواهند خود را از آن می‌خرند.

دیگر منازل معروف این راه «قطیا» است که مردم قطیه تلفظ می‌کنند. در این نقطه، از بازرگانان مالیات می‌گیرند. هیچ کس از مردم شام حق ندارد بدون اجازه حکومت مصر از این مرز عبور کند. همچنین کسانی که به سوی شام می‌روند، باید اجازه آن حکومت را ارائه دهند و این تدابیر به لحاظ حفظ اموال مردم و جلوگیری از فعالیت جاسوسان عراق (قلمرو حکومت سلطان ابوسعید بهادرخان) اتخاذ گردیده است. امنیت این راه بر عهده اعراب بادیه می‌باشد که چون شب فرا می‌رسد، از روی ریگ‌ها رد پاها را محو می‌کنند و امیر بامدادان خود برای معاینه محل می‌آید و اگر در روی ریگ‌ها رد پای ملاحظه شود، اعراب به

تعقیب عامل آن می‌پردازند و به هر حال او را گیر آورده تسلیم امیر می‌کنند تا به مجازات برسد.» (۱/ ۵۰ - ۴۸)

آنگاه راه خود را دنبال کرده تا به شهر «غزه» که پس از مصر، اول بلاد شام است، رسیدیم. غزه شهری است وسیع و دارای عمارت‌های بسیار و بازارهای خوب و مساجد متعدد و بارو و مسجد جامعی زیبا داشت...

از غزه به «مدینه الخلیل» رفتم که شهری است به ظاهر کوچک و در معنی بزرگ و نورانی و زیبا و عجیب. این شهر در وسط دره‌ای واقع گردیده است...» (۱/ ۵۱)

«از این شهر به سوی بیت المقدس روانه شدیم و در راه تربت حضرت یونس را زیارت کردم. این مقبره ساختمانی بزرگ و مسجدی هم دارد... آنگاه به شهر بیت المقدس رسیدم که در رتبت فضیلت بعد از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر بر همه نقاط و اماکن متبر که پیشی دارد...» (۱/ ۵۴).

از بیت المقدس به قصد دیدار عسقلان حرکت کردم. عسقلان اکنون بالمره خراب است و از آن ویرانه‌ای بیش برجای نمانده است... در عسقلان مزار مشهوری است که سر امام حسین علیه السلام پیش از آن که به مصر فرستاده شود، در آنجا بوده



هم برای وضو آمد. نخست پاها را شست و سپس صورت را. مضمضه و استنشاق هم نکرد و آنگاه قسمتی از سرش را مسح کشید. من به این ترتیب وضو اعتراض کردم.. (۵۹/۱).

از آنجا به صیدا رفتم. این شهر بر ساحل دریا قرار دارد و شهری قشنگ و پرمیوه است...

از آنجا به طبریه رفتم. طبریه در گذشته شهر بزرگ و با عظمتی بوده و اکنون فقط آثاری از آن عظمت و بزرگی بر جای است.

از آنجا به شهر بیروت رفتم. بیروت شهری است کوچک، دارای بازارهای خوب و جامعی بسیار زیبا. اقسام میوه‌ها و آهن از این شهر به مصر می‌برند... (۶۰/۱).

از بیروت به طرابلس رفتم. این شهر یکی از مراکز پرجمعیت شامات است. چشمه سارها از همه سوی آن در جریان است و باغ‌ها و درختان سرسبز اطراف آن را فرا گرفته...

از طرابلس به حصن الأکراد که شهر کی پر آب و درخت است رفتم...

از آنجا به شهر «حمص» رفتم. حمص شهری است نمکین و دلشین، دارای درختان سرسبز و جویبارهای فراوان و

است. این مزار عبارت است از مسجدی بزرگ و مرتفع که چاه آبی هم دارد. بنای مسجد چنان که بر سر در آن نوشته شده است، به فرمان یکی از امرای عبدین (فاطمیان) صورت گرفته است (۵۷/۱).

از آنجا به شهر «رمله» رفتیم که همان فلسطین باشد. رمله شهری است بزرگ و کثیر الخیر که بازارهای خوب دارد...

از آنجا به نابلس رفتم. نابلس شهری است بزرگ دارای درختان بسیار و نهرهای فراوان که از حیث محصول زیتون، از پربرکت ترین بلاد شام محسوب می شود...

از آنجا به شهر عجلون رفتم و آن شهری است نیکو، دارای بازارهای زیادی و دژی مهم. نهر آبی گوارا از وسط آن جاری است.

از این شهر به قصد لاذقیه به راه افتاده، از وادی غور، که در میان یک رشته تل واقع است، عبور کردیم. قبر ابو عبیده بن جراح در این محل است و ما آن را زیارت کردیم. (۵۸/۱).

از آنجا به شهر «صور» رفتم. این شهر خود مخروبه است ولی در بیرون آن، قریه آبادی وجود دارد. بیشتر مردم آن رافضی (شیعه) هستند. روزی بر سر آبی رفتم تا وضو سازم، یکی از اهالی آن قریه

بازارهای گشاد... اهالی حمص عرب و به فضل و کرم موصوف‌اند....

سپس به حمات، که یکی از مراکز مهم شام و از زیباترین شهرهای آن است، رسیدم.» (۶۴/۱)

از آنجا به شهر «معره» که ابوالعلائی معری، شاعر و عدهٔ بسیار دیگر از شعرا به آن منسوب هستند، رفتم. معره شهری است بزرگ و خوب و بیشتر درخت‌های انجیر و پسته دارد که محصول آن را به مصر و شام می‌برند...

بعد از معره به شهر سرمین رسیدیم که باغ‌های فراوان دارد و بیشتر درختان آن زیتون است... مردم این شهر نیز صحابهٔ دهگانه را دشمن می‌دارند و سب و لعن می‌کنند. عجب آن که این مردم حتی از استعمال لفظ «ده» خود داری می‌نمایند و دلال‌ها که در بازار متاعی حراج می‌کنند، وقتی به عدد ده می‌رسند می‌گویند «نه و یک». و کلمهٔ ده را بر زبان نمی‌رانند. روزی ترکی از آنجا می‌گذشت، دلالی صدا می‌زد «نه و یک». ترک چماق برکشید و بر سر او کوفت و گفت: حالا بگو: ده!

این شهر مسجد جامعی دارد که نه گنبد برای آن ساخته‌اند و چون به مذهب، بدشان بر می‌خورد، مخصوصاً یکی را کم

ساخته‌اند تا ده تمام نشود. (۶۵/۱)  
از آنجا به شهر حلب رفتیم که شهری بزرگ و مرکزی مهم است. (۱/ ۷۰-۶۵)  
وی در این صفحات مطالبی در بارهٔ حلب می‌نویسد.

از حلب به شهر «تیزین» رفتم که در راه قنسرین واقع است. تیزین شهری است جدید البنا که ترکان آبادش کرده‌اند. قنسرین شهری قدیمی و بزرگ بوده ولی اکنون فقط آثاری از آن برجای مانده است.

از قنسرین به انطاکیه رفتم و آن شهری است عظیم و کهن...  
از انطاکیه به دژ غراس رفتم که دژی است مستحکم و دارای کشتزارها و باغ‌ها...

از بغراس به دژ قُصیر رفتم...  
از آنجا به شهر صهیون رفتم که شهری است نیکو، آب‌ها روان و درختان سرسبز و قلعهٔ خوبی دارد... (۷۱/۱)

از آنجا به شهر لاذقیه رفتم که شهری است کهن بر ساحل دریا... (۷۹/۱).  
از لاذقیه به دژ مرقب، که نظیر دژ کرک و از دژهای بزرگ است، رفتم...

از آنجا به سوی جبل الأقرع حرکت کردیم. اقرع بلندترین جبال شام و از طرف دریا که پیش روی، نخستین کوه‌های این



امیر کاروان سیف‌الدین چوپان بود که یکی از امرای بزرگ به شمار می‌آید و قاضی آن شرف‌الدین اذرعی حورانی بود. در این سال صدرالدین غماری مدرس مالکیان نیز به حج می‌رفت. همسفران من طایفه‌ای از اعراب بودند که عجارمه خوانده می‌شدند و امیرشان محمد بن رافع از اعظام امرای بود.

از کسوه به قریه بزرگ «صنیمن» رفتیم و از آن پس به شهر کوچک زرعه، که از بلاد حوران است، رسیدیم و در نزدیکی شهر منزل کردیم و از آنجا به شهر کوچک بصری رفتیم. (۱۱۲/۱ - ۱۱۱)

### بصری:

کاروان حج به‌طور معمول چهار روز



در بصری توقف می‌کند تا بقیه حاجیان هم برای کارهای خود، که در دمشق

ناحیه است...

از آنجا نیز گذشته به کوه‌های لبنان که از سرسبزترین و خرم‌ترین کوه‌های دنیاست رسیدم... (۸۲/۱)

از کوهستان لبنان به شهر بعلبک رفتیم که شهری است نیکو و کهن و از بهترین شهرهای شام به شمار می‌آید... در بعلبک یک نوع پارچه مخصوصی می‌بافند که پاره احرام بعلبکی هم از آن است..

چون سخت مشتاق دیدار دمشق بودم، فردای آن روز، بعلبک را ترک گفتم و پنجشنبه نهم رمضان سال ۷۲۶ به دمشق رسیدم و در مدرسه معروف مالکیان موسوم به الشراشیه منزل کردم. دمشق بهترین و زیباترین شهرهای جهان است که ادای حق آن از قدرت وصف و بیان

بیرون است... (۸۳/۱)

این وصف تا صفحه ۱۱۱ به طول می‌انجامد.

### حرکت در مسیر شام -

#### مدینه

دراول شوال سال مزبور (۷۲۶) کاروان حجاز به خارج دمشق

رهسپار گردید و در قریه معروف «کسوه» فرود آمد. من نیز با کاروان حرکت کردم.

پس از دو روز که راه رفتیم به ذات الحج رسیدیم و آن محل بایری است که آب زیرزمینی دارد

### **تبوک:**

بعد از آن، به رودخانه بی آب بلدح رسیدیم و از آنجا به «تبوک» رفتیم. تبوک سرزمینی است که محل وقوع یکی از غزوات پیغمبر بود و در آن چشمه آب خردی وجود داشته که پیغمبر از آن وضو ساخته و به برکت وی آن آب فزونی گرفته و شیرین و گوارا گردیده است و هم اکنون نیز جریان دارد. حجاج شام چون به تبوک می رسند سلاح بر می گیرند و شمشیرها از نیام بر می کشند و حالت حمله و هجوم به خود می گیرند و درختان خرما را به شمشیر می زنند. چون معتقدند که پیغمبر به همین ترتیب وارد تبوک شده بود. کاروان بزرگ بر سر چشمه تبوک فرود می آیند و همه از آن سیراب می گردند. قافله حج چهار روز در آنجا استراحت می کند و شترها را آب می دهند و چون بین تبوک و العلاء، بادیه مخوفی در پیش هست، ذخیره آب نیز بر می دارند. سقاها اطراف چشمه را گرفته با آبدان‌هایی، که از چرم گاو میش درست شده است، شترها را آب می دهند و ظرف

مانده‌اند برسند. بصری محلی است که حضرت رسول، در دورانی که - قبل از بعثت - برای خدیجه تجارت می کرد به آنجا آمد و خوابگاه شتر آن حضرت در بصری هم اکنون شناخته شده است و مسجد بزرگی در آنجا ساخته‌اند.

اهل حوران در شهر بصری جمع می شوند و حجاج آذوقه و لوازم و مایحتاج خود را از این محل تهیه می کنند و از آنجا به بیرکه زیره می روند و یک روز در آنجا اقامت می کنند و سپس به لجون می روند. لجون آب روانی هم دارد.

### **حصن کرک:**

پس از لجون به «حصن کرک» می رسند که از عجیب‌ترین و مستحکم‌ترین و مشهورترین قلعه‌هاست و حصن الغراب هم خوانده می شود... (۱۱۲/۱)

کاروان مدت چهار روز در خارج کرک در محلی موسوم به ثینه توقف کرد تا خود را آماده ورود در صحرا گرداند. آخر حد شام «معان» بود که بعد از وصول بدان از طریق عقبه صوان وارد صحرا شدیم. در باره این صحرا گفته‌اند: هر کس در آنجا رود، راه خود را گم می کند و اگر بتواند جان به سلامت بدر برد چنان است که عمر دوباره یافته باشد.



دارد، لیکن مردم با همه نیازمندی، از آب آن استفاده نمی‌کنند. چه، پیغمبر در غزوه تبوک بر سر آن چاه فرود نیامد و اجازه هم نداد که کسی از آب آن بخورد و کسانی که با آن آب خمیر کرده بودند آن‌را به شتران خورانیدند. در این جایگاه دیار ثمود شروع می‌شود. این خانه‌ها در کوهستانی واقع شده که از سنگ‌های سرخ رنگ تشکیل یافته و پله‌کان‌های پر نقش و نگاری که بر آن‌ها تراشیده‌اند چنان است که گویی تازه از زیر دست صنعتگر بیرون آمده باشد. استخوان‌های آن قوم، درون خانه‌هاشان پوسیده و مایه عبرت آیندگان گردیده است.

در این محل، بین دو کوه، خوابگاه ناقه صالح واقع شده و در آنجا مسجدی است که مردم در آن نماز می‌گزارند. بین حجر و العلا به قدر نصف روز یا کمتر فاصله می‌باشد. العلا ده بزرگ و نیکویی است که نخلستان‌ها و آب‌های جاری دارد. حجاج چهار روز در اینجا استراحت کرده لباس‌های خود را می‌شویند و ما یحتاج خود را فراهم می‌کنند و هرچه اضافه بار دارند در این محل می‌گذارند و فقط به قدر کفایت از آن بر می‌دارند.

اهل این ده مردمان امینی هستند. تجار مسیحی شام، از این جا قدم فراتر

و مشک‌های قافله را پر می‌کنند. هر یک از امرا و بزرگان، آبدان مخصوصی دارند که شتران خود و کسان را از آن آب می‌دهند و مشک‌ها را پر می‌کنند و سایر مردم نیز در مقابل پرداخت وجهی به سقاها شتران خود را آب می‌دهند و مشک‌ها را پر می‌گردانند.

قافله بعد از حرکت از تبوک، از خوف صحرا به تعجیل راه می‌رود. (۱۱۵/۱)

وادی اخضر در وسط این صحرا واقع شده که نعوذ بالله تو گویی وادی جهنم است. در یکی از سال‌ها باد سمومی که در اینجا می‌وزد مشقات و مصائب بزرگی برای حجاج بار آورد، ذخیره آب به پایان رسید و یک خوراک آب به هزار دینار خرید و فروش شد و سرانجام فروشنده و خریدار هر دو تلف شدند که داستان آن را روی سنگی در همین وادی نوشته‌اند.

بعد از طی این وادی، در برکه المعظم فرود می‌آیند که منسوب به الملک المعظم، از فرزندان ایوب است. در این برکه بعضی از سال‌ها آب باران جمع می‌شود و در بعضی دیگر خشک و بی آب می‌باشد.

روز پنجم قافله به بئر الحجر می‌رسد. مقصود از حجر همان حجر ثمود است. چاهی که در این جا واقع است آب زیادی

نمی‌گذارند و معاملات خود را با حجاج در همین محل انجام می‌دهند.

کاروان از العلا حرکت کرده، فردا به وادی عطاس می‌رسد که بسیار گرم می‌باشد و باد سموم کشنده‌ای در آن می‌وزد. در یکی از سالیان، که به نام سال «امیر جالقی» معروف شده است، حجاج گرفتار شدت این باد گردیده و جز معدودی، همه تلف شدند.

بعد از عطاس به «هدیه» می‌رسند. در این محل خاک را که حفر می‌کنند آب شوری در می‌آید.

روز سوم حرکت از العلا به خارج شهر مدینه منوره وارد می‌شوند. (۱۱۶/۱).

زین پس، ابن بطوطه به شرح آنچه که در مدینه و مکه سپری شده است می‌پردازد.

### مکه به عراق از راه زبیده

ابن بطوطه مفصل از مکه و مسائل مختلف آن، به ویژه جنبه‌های دینی و آثار و بناها و نیز وضعیت سیاسی آن و نفوذ دولت ایلخانی در مکه سخن می‌گوید. مقصد بعدی وی مدینه است، اما وی این بار کاروان عراق را که از طرف سلطان ابوسعید خان بهادر ایلخانی اعزام شده همراهی می‌کند. قصد او آن است که پس

از زیارت مدینه عازم عراق شود.

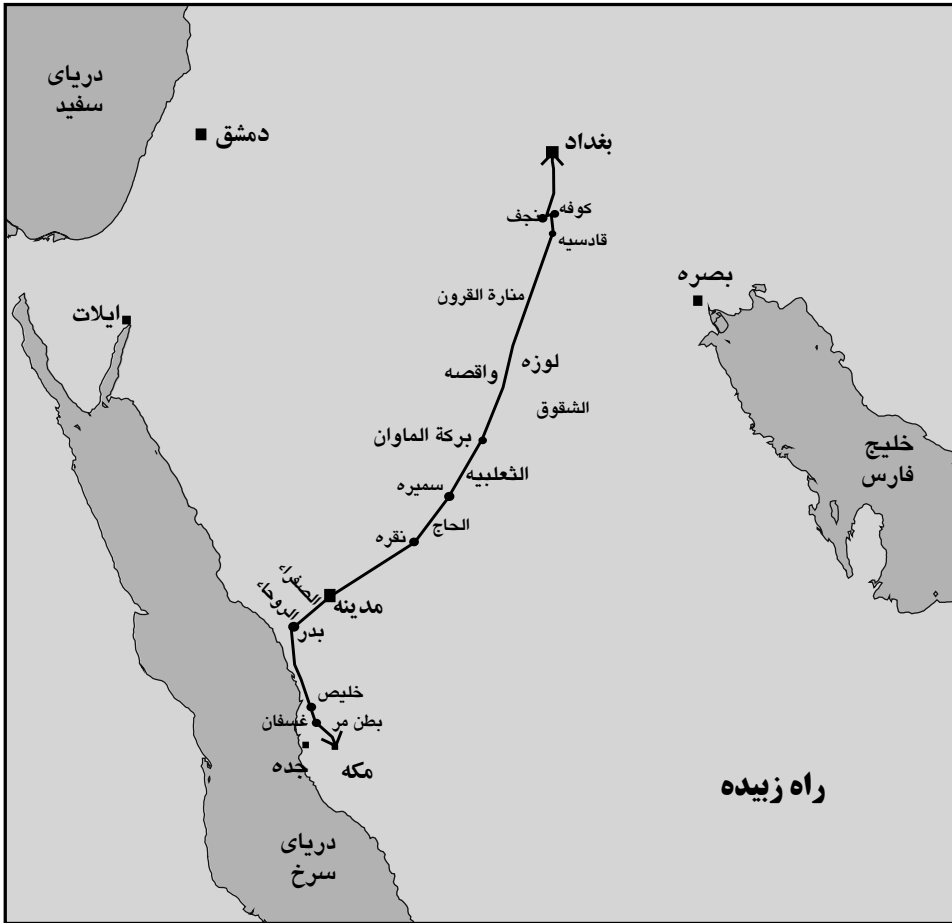
اطلاعاتی که وی از کاروان و مسیر مکه به مدینه می‌دهد جالب است. گزارشی از آن را می‌آوریم. او می‌نویسد:

بیستم شهر ذی حجه در صحبت امیر قافلهٔ عراق پهلوان محمد حویج، که از اهالی موصل بود و پس از مرگ شهاب‌الدین قلندر امارت حاج را بر عهده داشت از مکه حرکت کردم. (۱۷۹/۱)

امیر پهلوان برای من یک نیمه محمل تا بغداد کرایه کرد و کرایه راهم را از خودش پرداخت و مرا در جوار خود پذیرفت. بعد از طواف وداع حرکت کرده به «بطن مر» رفتیم. همراهان ما عدهٔ بی‌شماری از مردم عراق و خراسان و فارس و ایرانیان بودند. زمین از کثرت جمعیت موج می‌زد و گروه مردمان مانند توده‌های ابری که روی هم متراکم شده باشد، در حرکت بودند و ازدحام به حدی بود که هر کس از قافله کنار می‌رفت و علامتی با خود نداشت در مراجعت گم می‌شد.

در این قافلهٔ عظیم عده‌ای شتر برای حمل آب به مسافرن بی‌بضاعت تخصیص داده شده بود. همچنین مقداری خواربار به وسیلهٔ شتر برای احسان به بینوایان حمل می‌شد و دارو و مشروبات و شکر برای بیماران مهیا بود.





راه زییده

لازم و انواع اطعمه و میوه‌های موجود بود. هنگام شب راه می‌رفتند و پیشاپیش قطار محمل‌ها، مشعله‌ها بر می‌افروختند چنان که شب مبدل به روز می‌گشت و زمین پر از نور و روشنایی می‌شد.

از «بطن مر» به «عسفان» و از آنجا به «خلیص» رفتیم. از خلیص چهار منزل آن طرف‌تر «وادی السمک» نام شد و پنج منزل دیگر به «بدر» رسیدیم. این راه

در هر منزل که قافله توقف می‌کرد، در دیگ‌های مسی بزرگی که دسوت می‌نامیدند، غذا می‌پختند و درماندگان و مسافرین بی‌توشه را اطعام می‌کردند و یک دسته شتر، مخصوص حمل کسانی بود که از راه درمانده بودند و همه این وسایل از طرف سلطان ابوسعید تأمین شده بود.

همراه قافله، بازارهای معتبر و وسایل



را دو منزل در یک روز طی می‌کنند و منزل دوم شب پیموده می‌شود. بعد از بدر به منزل «صفرا» رسیدیم و در آنجا یک روز استراحت کردیم. از صفرا تا شهر مدینه سه روز راه است. در مدینه توفیق زیارت پیغمبر برای دومین بار نصیب شد و شش روز در آن شهر توقف کردیم و به اندازه ذخیره سه روز آب برداشته حرکت کردیم.

### راه حجاز - بغداد

ابن بطوطه پس از شش روز توقف در مدینه حرکت کرده و سه روز بعد در «وادی العروس» توقف کرده «از چاه‌های کم عمقی که حفر می‌کنند آب گوارایی» بر می‌دارد و پس از آن که ذخیره آب خود را تجدید می‌کند «وارد سرزمین نجد» می‌شوند.

وی می‌نویسد:

نجد سرزمین پهناوری است که تا چشم کار می‌کند گسترده است. پس از تجدید نفس از نسیم جانفزای نجد چهار منزل که پیمودیم بر سر آبی معروف به «عسیله» رسیدیم و بعد از آن آب دیگری بود به نام «نقره» که آثار حوض‌های بزرگی در کنار آن دیده می‌شد و سپس به «قاروره» رسیدیم که حوض‌هایی مملو از آب

باران داشت و این آبدانها را زبیده دختر جعفر بنا کرده است. این محل در وسط سرزمین نجد واقع شده و بسیار دلگشا و دارای نسیم ملایم و زمین خوبی است و هوای آن همه فصول معتدل می‌باشد.

از آنجا به «حاجر» رفتیم. آبدان‌هایی در این محل وجود دارد که برخی از آن‌ها خشکیده و به جای آن‌ها چاه‌های بزرگی حفر کرده‌اند.

بعد از آن به «سمیره» رسیدیم که زمینی گود می‌باشد که در محوطه وسیعی واقع شده و قلعه مانند جایی دارد. در سمیره آب چاه فراوان است اما طعم آن تلخ می‌باشد. قبایل عرب گوسفند و روغن و شیر به این محل آورده، در مقابل پارچه خام به حجاج می‌فروشنند و غیر از پارچه خام با جنس دیگر معامله نمی‌کنند.

از سمیره به «جبل المخروق» رفتیم. جبل در بیابانی واقع شده و قسمت بالای آن را باد از هم شکافته است.

از آنجا به «وادی الکروش» رفتیم. آب در این محل نبود و ما شب را راه پیموده بامدادان به دژ «فید» رسیدیم. این قلعه بزرگ در زمین مسطحی واقع شده و بارویی هم دارد. اطراف این قلعه محله‌ای است که اعراب در آن سکونت دارند. گذران این جماعت از معامله با حجاج

است. حاجیان عراق که به مکه می روند، قسمتی از زاد و راحله خود را، تا هنگام مراجعت در این محل می گذارند. دژ فید در وسط راه بغداد - مکه واقع شده و از آنجا تا کوفه دوازده روز راه است که از میان بیابان عبور می کند و در هر یک از منازل آن، آبدان‌هایی برای تأمین آب مشروب مسافریین موجود است. کاروانیان معمولاً در این محل با تجهیزات و احتیاط کامل حرکت می کنند تا اعراب به فکر دستبرد و غارت نیفتند. (۱۸۱/۱).

در این نقطه با امیر فیاض و امیر حیار پسران امیر مهنا ملاقات کردیم. عده زیادی از اعراب چادر نشین سواره و پیاده با آنان بودند و ایشان حفظ و حمایت قافله را به عهده گرفتند. اهل قافله در این محل هر چه می توانستند از شتر و گوسفند که اعراب برای فروش عرضه می کردند خریداری کردند.

از فید حرکت کرده به محلی که به نام اجفر نامیده می شد رسیدیم. این محل به نام دو عاشق معروف جمیل و بشینه می باشد. شب را از راه بیابان حرکت کرده به زرود رفتیم. زرود زمین پهناور شنزاری است و خانه‌های کوچکی دارد که گرداگرد آن را مانند قلعه فرا گرفته‌اند. در این محل چاه‌های آب وجود دارد اما آب آن

خوشگوار نیست.

بعد از زرود به ثعلیبه رسیدیم که قلعه‌ای خراب دارد و روبه‌روی آن آب انبار بزرگی است که به وسیله پله به آن می‌روند. آب این انبار از ذخیره باران فراهم می‌شود.

در اینجا گروه زیادی از اعراب برای فروش گوسفند و اشتر و روغن و شیر جمع می‌آیند. از ثعلیبه تا کوفه سه روز راه است. منزل نخست برکه المرجوم نام دارد. در این جایگاه تل بزرگی از سنگ فراهم شده و هر کس از آن جا رد شود سنگی بر روی آن می‌افکند. می‌گویند مرجوم مردی رافضی مذهب بوده و با قافله‌ای به حج می‌رفته و در اینجا بین او و ترک‌های سنی مذهب مشاجره‌ای به وقوع پیوسته و آن رافضی یکی از صحابه پیغمبر را دشنام داده و سنیان به سزای این عمل او را سنگسار کرده‌اند.

در برکه المرجوم خانه‌های زیادی هست که اعراب در آن سکونت دارند و آنان برای فروش روغن و شیر و غیره، تا نزدیکی کاروان می‌آیند. برکه آب انبار بزرگی دارد که زییده آن را بنا کرده و کفایت ما یحتاج کاروانیان را می‌کند. در این راه مکه تا بغداد هر کجا که برکه یا چاه آبی پیدا شود از برکت زییده و آثار





نقشه سفرهای ابن بطوطه

خیر اوست و اگر عنایت او به این امر مهم نبود، مسافرت از این راه ممکن نمی‌شد. (۱۸۲/۱).

بعد از برکه، به مشقوق رسیدیم. در این محل دو آب انبار با آب صاف خوشگوار وجود داشت. اهل قافله آبی را که از پیش داشتند فرو ریخته از این آب با خود برداشتند.

منزل بعد، تندنیر نام داشت که آن نیز دارای آب انبارهای مملو از آب بود. شب را به راه ادامه دادیم و چاشتگاه در زباله بودیم که قریه آبادانی است و عرب‌ها در این محل قصری ساخته‌اند. زباله دارای دو آب انبار و چاه‌های متعدد است و از منازل پر آب این راه به شمار می‌رود.

پس از زباله به «هیمین» رسیدیم که آن هم دو آب انبار دارد و از آنجا حرکت کرده، پای به گردنه معروف به عقبه الشیطان فرود آمدیم و روز دوم از گردنه بالا رفتیم. تنها گذرگاه سخت این راه همین گردنه می‌باشد که آن هم زیاد طولانی و مشکل نیست.

منزل دیگر، «واقصه» نام داشت که قصری بزرگ و آب انبارهای خوب در آن بود. واقصه آخرین منزل این راه است که آب دارد. از آنجا تا کوفه جز شاخه‌هایی از فرات که از آن رودخانه جدا شده، آبی

پیدا نمی‌شود. بیشتر مردمان کوفه برای تهنیت و چشم روشنی در همین محل، به پیشواز حاجیان می‌آیند و با خود آرد و نان و خرما و میوه می‌آورند.

بعد از واقصه به «لوره» رسیدیم که آب انبار بزرگی دارد و پس از آن به مساجد، که سه آب انبار دارد و سپس به محلی معروف به «منارة القرون» رسیدیم. این مناره بسیار بلند و در وسط بیابان واقع شده و اطراف آن را با شاخ‌های آهو تزیین کرده‌اند و دور و بر آن اثری از آبادی نیست.

بعد از مناره به وادی عذیب رسیدیم که محلی پربرکت و حاصلخیز و آباد است و اطراف آن را فلاتی حاصلخیز و خوش منظر فرا گرفته است.

منزل دیگر قادسیه بود که جنگ مشهور اسلام و مجوس در آن واقع شد و این جنگ منجر به پیروزی قطعی مسلمین و ذلت و زبونی آتش پرستان گردید که دیگر بعد از آن نتوانستند قد علم کنند. (۱۸۳/۱).

ابن بطوطه اینجا به عراق رسیده و نخستین شهری که زیارت کرده، شهر نجف است که گزارش آن را آورده و سپس از دیگر شهرهای عراق سخن گفته است.



## سفر دوم به مکه و حج دوم و سوم و

### چهارم

ابن بطوطه از نجف عازم بصره شده، از آنجا به آبادان و شوشتر و ایذه و اصفهان و شیراز رفته باز به عراق باز می‌گردد. این باره، از کوفه و کربلا و بغداد دیدن کرده و سپس به موصل و نصیبین و سنجار واردین می‌رود و سپس به بغداد باز می‌گردد (۲۶۱/۱). وی می‌نویسد:

چون به بغداد رسیدیم، حاجیان آماده حرکت بودند. من پیش خواجه رفتم و از او خواستم که سفارش سلطان ابوسعید را در باره من به کار بندد و او یک نیمه محمل به من تخصیص داد و توشه راه به اندازه آب و خوراک چهارتن در اختیار من گذاشت و فرمانی نیز به دست من داد و به پهلوان محمد حویج، که امیر قافله بود، سفارش مرا کرد.

ابن بطوطه در اینجا شرح راه را نمی‌دهد. وی از راه عراق به مکه رفته و تنها اشاره به بیماری اسهال خود می‌کند که تا مکه ادامه داشته و تنها وقتی به منی رفته‌اند خوب شده است. او تمام سال را مانده و حج دیگری را هم در مکه بوده است. ابن بطوطه می‌نویسد:

آن سال را پس از گذراندن موسم حج در مکه ماندم... در مدرسه مظفریه منزل

داشتم و بیماری ام به کلی از میان برخسته، حالم بسیار خوش بود و تمام اوقاتم را به طواف و عبادت و عمره می‌گذرانیدم. در اثنای آن سال، حجاج مصر علیا به شهر مکه رسیدند... در نیمه شهر ذی قعدة امیر سیف الدین یلملک به اتفاق جمعی از همشهریان من (اهالی طنجه) به مکه رسیدند. (۲۶۲/۱)

ابن بطوطه می‌گوید و قوف در عرفات در این سال؛ یعنی سال ۷۲۸، روز جمعه بود. سال ۷۲۹ را هم در مکه بوده است. او می‌نویسد:

در این سال احمد بن رمیثه و مبارک بن عطیفة به اتفاق امیر محمد حویج و شیخ زاده حرباوی و شیخ دانیال از عراق به مکه آمدند و از جانب سلطان ابوسعید صدقات فراوان بین مجاورین و اهل مکه تقسیم کردند و هم در این سال بود که نام ابوسعید پس از نام الملک الناصر در خطبه ذکر شد و بر فراز قبه زمزم برای او دعا کردند و پس از نام او، از سلطان یمن «الملک المجاهد نورالدین» هم نام بردند. لیکن امیر عطیفة با این امر موافقت نداشت و توسط منصور، برادر خود، به الملک الناصر خبر فرستاد. و قوف سال ۷۲۹، روز سه شنبه بود و من سال ۷۳۰ را هم در مکه ماندم. در موسم حج آن سال بین

امیر عطیفه و ایدمور ناصری امیر جاندار  
فتنه‌ای برخاست. (۲۶۴/۱ - ۲۶۳)

وی بعد از حج، راه دریایی را انتخاب  
کرده، عازم یمن می‌شود. بنابراین، به جده  
آمده و از آنجا سوار نوعی کشتی به نام  
«جلبه» شده و در دریای سرخ به راه خود  
ادامه می‌دهد. او در این مورد می‌نویسد:  
این کشتی از آن رشید الدین الفی عینی  
بود که اصلش از حبشه است. شریف  
منصور پسر ابی نمی‌هم در کشتی دیگری  
مسافرت می‌کرد و بسیار مایل بود که من  
با او باشم لیکن چون در کشتی او تعدادی  
شتر هم بود من ترسیدم و نرفتم. چه، من  
تا آن زمان مسافرتِ دریا نکرده بودم.  
(۲۶۶/۱).

ازین پس اقامت او در یمن است و  
گزارش تفصیلی در باره آن ناحیه ارائه  
کرده است. از آنجا عازم عدن و صنعا و  
سپس عمان شده و با پادشاه هرزم دیدار  
می‌کند. به جزیره کیش می‌رود و بحرین  
و قطیف و احساء و یمامه را پشت سر  
می‌گذارد.

### حج پنجم

در قطیف شیعیان را می‌بیند و اینگونه به  
توصیف آنان می‌پردازد:  
از بحرین به قطیف رفتیم. قطیف شهری

است بزرگ و نیکو و دارای نخل‌های  
فراوان، طوایفی از اعراب در آن سکونت  
دارند که جزو شیعیان و غلات می‌باشند  
و در این باره تقیه ندارند بلکه تظاهر هم  
می‌کنند چندان که مؤذن در اذان خود  
بعد از شهادتین «أشهد أن علیاً ولی الله»  
و بعد از «حیی علی الصلاة» و «حیی علی  
الفلاح»، «حیی علی خیر العمل» می‌گوید  
و بعد از تکبیر آخر، اضافه می‌کند: «محمد  
و علی خیر البشر، من خالفهما فقد کفر».  
(۳۰۸/۱).

وی از بحرین به «هجر» و از آنجا به  
«یمامه» می‌رود که هجر نامیده می‌شود  
و شهری است نیکو و پر نعمت و آب  
و درخت؛ طوایفی از عرب که بیشتر از  
بنی حنیفه از روزگار قدیم در این ناحیه  
سکونت ورزیده‌اند و امیر آنان طفیل بن  
غانم نام دارد.

از یمامه همراه امیر طفیل به قصد  
زیارت خانه خدا رهسپار گشتیم و سال  
۷۳۲ بود که به مکه تشرّف جستیم. آن  
سال را الملک الناصر، پادشاه مصر هم  
با گروهی از امرا به زیارت آمده بود و  
این آخرین حج «الملک الناصر» بود که  
احسان فراوان در حق اهالی مکه و مدینه و  
مجاوران آن دو شهر کرد. (۳۰۹/۱).

این پنجمین حج ابن بطوطه بود.



## سفر دیگر به مکه در سال ۷۴۹

وی بیست سال پیش از سفر اخیرش - زمانی که به هند رفت و در آنجا مدت‌ها اقامت گزید و در بازگشت به سمت ایران آمد و از شیراز و اصفهان دیدن کرد و به بغداد و از آنجا به شام رفت - در شام بوده و زن حامله خود را در آنجا تنها گذاشته بود. وقتی در این سفر (۷۴۹) به دمشق وارد شد، سراغ پسرش را گرفت، اما معلوم شد که دوازده سال پیش از آن، در گذشته است. (ص ۷۶۳).

ابن بطوطه از شام عازم مصر شده، به قاهره می‌رود. در آنجا می‌شنود که قاضی القضاة عزالدین، با قافله بزرگی برای عمره رجبیه به مکه رفته است. وی از قاهره از راه مصر علیا به عیذاب رفته و از آنجا سوار کشتی شده به جده می‌رود. وی در ۲۲ شعبان سال ۷۴۹ وارد مکه می‌شود. او می‌نویسد:

بعد از برگزاری موسم حج، همراه قافله شام به مدینه رفتم و قبر مطهر پیغمبر را زیارت کردم و در مسجد متبرک وی نماز خواندم و قبور اصحاب پیغمبر را در بقیع زیارت کردم و از مشایخ مدینه با ابومحمد بن فرحون ملاقات کردم. از مدینه به علا و تبوک رفتم و از آنجا از راه بیت المقدس، مدینه الخلیل غزه و از

طریق رمله، که پیشتر یاد کردیم به قاهره رسیدیم.... پس در کشتی کوچکی که از آن یکی از اهالی تونس بود برنشستیم و در صفر سال ۵۰ به راه افتادم و به جزیره جربه آمدم... به وسیله کشتی کوچکی به قابس رفتم... سپس سوار کشتی شده، به سفاقس و از آنجا به بلیانه رفتیم و آنگاه از راه خشکی به اتفاق اعراب حرکت کردم و پس از تحمل زحمات فراوان به تونس رسیدم و آن در محاصره اعراب بود. از آنجا به فاس و بعداً برای شرکت در جنگ بر ضد کفار اسپانیا به اندلس می‌رود. (ص ۷۷۷)